



۲۰۱۶/۰۸/۱۸



محمد اسحاق نگارگر

نگاهی بر استنتاج های جناب مسعود فارانی از یکی از نگارش های من

تاریخ و تاریخ نویسی یکی از شاخه های علوم اجتماعی است و آنان که به این شاخه می پردازند و در باره رویداد های گذشته می نویسند؛ مؤرخ یا تاریخ نویس خوانده می شوند. برخی از این تاریخ نویسان حرفه ای هستند و در همین رشته درس میخوانند ولی برخی دیگر بنابر انگیزه های مختلف وارد حوزه تاریخ نویسی می شوند یعنی تاریخ نویسان آماتور هستند حالا بسیار ممکن است که گاه گاه نتیجه کار یک آماتور بهتر از نتیجه کار یک تاریخ نویس حرفه ای باشد.

من چند سال پیش بر کتاب یکی از همین تاریخ نویسان آماتور که او هم خوشبختانه خوش درخشیده است یعنی جناب دوکتور اجرالدین حشمت یادداشتی نوشته بودم و در آن یادداشت از مشکلات نگارش تاریخ در افغانستان صحبت کرده و گفته بودم که تفکر تاریخی یک تفکر نسبیست و ما در تاریخ هرگز به حقیقت مطلق نمیرسیم (چنانکه در هیچ زمینه دیگر هم نمیرسیم). به همین دلیل است که دو مؤرخ در تحلیل حوادث تاریخی به عین همان یک نتیجه نمیرسند چنانکه به طور مثال دو دانشمند ریاضی و یا علوم تجربی می رسند.

در این اواخر که کار جر و بحث های تاریخی میان دو مؤرخ حرفه ای و یک مؤرخ آماتور بالا گرفت من یادداشتی دیگر برای فیس بُک خود زیر عنوان "جنگ زندگان برنیش های مُسردگان نوشتنم که جناب نوری آنرا از صفحه فیس بُک من برای سایت آریانا افغانستان آنلین اقتباس فرموده اند چنانکه دیگر نگارشهای من را اقتباس می فرمایند. این نگارش من سبب دماغ سوختگی جناب مسعود فارانی که میخواست است در برابر دو تا از آن تاریخ نویسان نوعی ادای دین گند گردیده است و از آن نگارش استنتاج های خود را نموده است. من فقط بر استنتاج های او مکث می کنم بدون اینکه از آن استنتاج ها در باره حالت درونی او نتیجه بگیرم و شخصیت او را کم بزنم.

استنتاج اول: این شخص درمانده این بار از درجه انبار عقده های شخص کوچک دیگر میبندد و نظر را طوری ارائه میدهد که خدمتگاری و آستان بوسی اش را به دوست دو روزه (کمتر از خودش) نشان داده باشد. او غافل از آن است که نوشته او در اجتماع آگاه نه تنها ارزش ندارد بلکه تمسخر زاست.

در این جا می بینید که جناب فارانی مرا درمانده میخواند ولی نمی گوید درمانده برای چی و در مانده در چه چیز و نتیجه این است که آدم وقتی خود در بُرج عاج روشنفکری نشسته باشد و از کثرت غرور سفال های استالینی خود را فیروزه تصور کند بالطبع دیگری را درمانده می بیند و می پندارد این درمانده بیچاره کیست که برای ما برج عاج نشستگان اجتماع آگاه بگوید که بالای چشم تان ابروست!

باز من که شخص کوچک استم این بار از درجه انبار عقده شخص دیگر میبندیم و آستان بوسی ام را به دوست دو روزه (کمتر از خودش) نشان داده باشد.

آن که از دیگران نان قرض گرفته باشد و احساس نماید که باید قرض دیگران را برگرداند به همین شیوه صحبت میکند. اگر من یک دوست دو روزه دارم و آن دوست دو روزه کمتر از من نیز است پس من به چه دلیل باید خدمتگار و آستان بوس آن چنان دوست باشم معمولاً آستان بوسی را بر آستان قدرت می کنند نوری صاحب پیرمردی در گوشه پاریس افتاده است و من هم پیرمردی در گوشه برمنگهم من از آستان بوسی او چه بهره خواهم گرفت؟ سخن راست نیازمند سوگند نیست و من ضرورت این را هم نمی بینم که جناب عالی باور کنید یا نه ولی برای تان می گویم که من هرگز حتی یک سطر را هم به خواست و فرمایش دیگران ننوشته ام.

واما؛ من از این نکته نیز غافل استم که نوشته من در اجتماع آگاه نه تنها ارزش ندارد که تمسخرزاً هم است. اگر به راستی چنین است که شما می فرمایید دیگر سر جناب عالی را کدام مار گزیده است که این همه وقت ضایع کرده اید و کمر به رد نوشته من که برای خودم تمسخرزاً بسته اید؟ نکند دل تان برای من سوخته باشد و خواسته باشید مقدار این تمسخرزایی را کمی کاهش دهید!

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پاڼوالی د لیکوال په غاړه ده ، هبله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکی په خیر و لولی

استنتاج دوم: من "یک جوهر اصلی داشته ام که دانش و درایت صورت و سیرت مرا یک سان نساخته و بر هیولای درونی ام فایق نیامده ام.

جناب فارانی در عصری که انجینیری جنتیک دست بر تغییر جین ها دراز کرده است هنوز در عصر حضرت شیخ شیراز قرار دارد و همانند او می گوید: هیچ صیقل نکو نخواهد کرد ++ آهنی را که بدگهر باشد ++ ولی من ندانستم این جوهر شناس ماهر از روی همین یک نگارش جوهر اصلی مرا چه گونه شناخته است؟ نکند این عالیجناب هنوز از مستی دکتاتوری پرولتاریا بیرون نیامده است که در روزگار استالین برخی از مجرمان سیاسی را غیر قابل اصلاح می پنداشتند و به دست جلا دادند. البته من نیز مانند دیگر انسان ها یک دیو درون یا نفس آماره بالسو دارم که با آن در کشمکش استم و تلاش دارم به آن اجازه ندهم که بر من غلبه کند اما همیشه از آنها بترس که فکر میکنند دیو درون ندارند و معصوم به دنیا آمده اند و اما از روی این نگارش چسرا دیگران بر هیولای درونی من پی نبرده اند. مثل اینکه جناب فارانی همانند آنان که از راه دور به وسیله تلیفون روان مردم را میخوانند و درد های شان را تداوی میکنند بارمل و اسطراب هیولای درونی من را با چشم باطن بین دیده است! از خُبت درون من نیز صحبت فرموده اند. کاش در این مورد از برادر خود جناب فاروق فارانی استمداد میکردند چون شناخت او از من نسبت به ایشان بیشتر و ریشه دار تر است.

استنتاج سوم: از خلیلی می نویسم او را "برائت میدهم. من میدانم آن خلیلی بیچاره که دیگر حسابش با خداست از اتهام زنی های شما چه زیان می بیند و از برائت من چه سود. اینان در تلاشند یک وضع روانی ایجاد کنند که هر که از خلیلی نام بُرد بر چسب خیانت بر نامش الصاق کنند اما کیست که به این اجتماع آگاه حالی کند که خلیلی نویسنده تنها عیاری از خراسان نیست که میخواهد با بی اعتبار ساختن او برای خود اعتبار دست و پا کنید؟ خلیلی "آثار هرات؛ فیض قدس و برگهای خزانی را نیز نوشته است که هنوز هم در میان فارسی زبانان منطبقه به عنوان آثار تحقیقی و تلذذ ذوقی دست به دست میگردد. از همه جالب تر برای من این است که جناب مسعود فارانی دموکراتی که شب و روز طلب حقوق بشر کوفته است یکی از اتهاماتش بر خلیلی این است که پدرش رئیس ضبط احوالات مخوف بوده است یعنی پسر را به جرم پدر محکوم میکند. این که خلیلی را به طور کل محکوم میکنند ناشی از همان مطلق نگری در تاریخست و گرنه من هم مدیحه سرایی های خلیلی را تأیید نکرده ام اما نباید از یاد ببریم که اگر امروز قصاید عنصری؛ فرخی و انوری را در تاریخ شعرا میخوانیم به خاطر مدایح شان در مدح ممدوحان شان نیست بلکه آن قصاید نمونه های عالی شیوه افاده؛ بیان و قدرت تشبیه را نیز میدهد و کیست نداند که قصاید خلیلی نیز از این دیدگاه در قطار قصاید همان استادان است که در عصر ما بی همتا میباشد.

استنتاج چهارم: من "از سقزاده می نویسم او را برائت میدهم. آنچه من در باره او نوشته ام این است؟ اما از حق نگذریم امیر حبیب الله کلکانی که با دست و جیب خالی یک سلطنت قوی را شکست داد شجاعتی عیارگونه داشته است. جناب فارانی بر خلاف امانت داری آنچه را من گفته ام نقل نمیکند چون خواننده خود را فریب میدهد و میخواهد خواننده این نتیجه را بگیرد که من او را برائت داده ام و نوشته من این موضوع را ثابت نمی کند چون کسی نمیتواند منکر شجاعت او گردد.

جناب دوکتور اجرالدین حشمت در کتاب (افغانستان بعد از مشروطیت) صفحات ۸۷ تا ۸۹ شرحی از دگروال متقاعد خان آقا سعید ذکر می کند که وی در کتاب خود زیر عنوان رازی که فایق افشا نکرد نقل می کند که از زبان دگروال عبدالرزاق لنگریان که در آن روزگار تورن و مسؤل ترتیبات جشن بین المللی در سال ۱۳۴۱ بود شنیده است که سردار محمد داود از او پرسیده است که قبر امیر شهید در همین جا (تپه مرنجان) است؟ و او پاسخ داده که در جلال آباد است و داوود خان با عصبانیت گفته است که امیر حبیب الله کلکانی را میگویم نه امیر حبیب الله سراج را و خلاصه اینکه داوود خان قصد داشته است مزار او را پیدا کند و برایش مقبره بسازد. من البته این موضوع را فقط یک روایت میدانم که روایت کننده زنده نیست اما این گونه مطالب نیز در تاریخ ها درج است که مردم میتوانند بدانها استناد کنند و اگر این روایت درست باشد حتی داوود خان نیز شجاعت او را تحسین می کرد بدین ترتیب یکی دیگر نیز پیدا میشود که در محاکمه جناب مسعود فارانی در کنار من بایستد.

استنتاج پنجم: من "آثار آنان را به باد فنا داده ام حرف من این بود که یکی از تاریخ نویسان گفته بود که کتاب پوهاند کاکر را به خاطر اشتباهش گرفت و در زباله دان افگند و من گفته بودم که این کار درست نیست و حالا نیز همین را

د پاپو شمیره: له 2 تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

می گویم ولی اینک جناب فارانی مدعی است که من آثار این دو تاریخ دان را که مدافع شان جناب فارانی است به یاد فنا داده ام. بارالها من با این گناهی که خود از ارتکاب آن خبر ندارم و جناب وکیل مدافع نیز با روشنی نمی گوید که من چه گونه کتاب های آنان را به یاد فنا داده ام چه خواهم کرد؟

استنتاج های جناب مسعود فارانی در این جا به پایان می رسد و ایشان در پایان کلام از حضرت مولانا نقل می کنند که: چون قلم در دستِ غداری بُود++ لاجرم منصور برداری بُود++

منظور شان این است که من غدار استم و مؤکلان جناب فارانی منصور های بردار شده و حال آنکه تمام حرف من این بود که مطلق سازی عقیده در تاریخ و از یاد بردن نسبیت تاریخی امری بر خلاف روش علمی تاریخ نویسی است. حالا اگر جناب فارانی واقعاً فکر می کند که من با این گفته دو منصور را بر دار زده ام من در حالیکه به عدالت شان چندان اعتماد هم ندارم ترازوی عدالت را خدمت شان پیشکش می کنم و عاجزانه خدمت شان عرض می کنم که روی به سوی خدا کنند و پشت به سوی من بیچاره و به من بگویند که از نظر ایشان از این دو کدام یک غدار تر است. آنکه پسری را هنگامی که هنوز صغیر بود به جرم پدرش که مستوفی الممالک و رئیس ضبط احوالات بود محاکمه و محکوم می کند و یا آنکه در متن نگارش از مراتب احترام خود به هر سه مؤرخ یاد می کند و میگوید که وظیفه تاریخ نویس جنگ انداختن زندگان برنعمش های مُردگان نیست.

والله اعلم بالصواب
برمنگم ۱۷ آگست
۲۰۱۶ نگارگر

د پانیو شمیره: له 3 تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ